

نقدی بر پنداره «وداد القاضی» درباره جعلی بودن «عهدنامه مالک اشتر» و انتساب آن به «فاطمیان»

محمد عربشاهی * (استادیار پژوهشکده علوم اسلامی رضوی، بنیاد پژوهش‌های اسلامی)

arabshahi@islamic - rf.ir

سجاد عمرانی (دانش‌پژوه سطح چهار حوزه علمی خراسان)

sajjadss00sajad@gmail.com

محمّدباقر تقوی (دانش‌پژوه سطح چهار حوزه علمی خراسان)

mttaghavi1376@gmail.com

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۱۰/۱۶

تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۸/۱۹

چکیده

عهدنامه مالک اشتر، به عنوان یکی از متون منسوب به امیرالمؤمنین علی (ع)، اثری بنیادین در اندیشه سیاسی اسلام و چارچوبی جامع برای حکمرانی اسلامی است. و داد القاضی، پژوهشگر معاصر، با استناد به شواهدی، اصالت انتساب این متن به امام علی (ع) را به چالش کشیده و آن را ساخته دوره فاطمیان می‌داند. این ادعا، پایه‌های استناد به این متن کلیدی را متزلزل می‌سازد. پژوهش حاضر با روش تحلیلی - انتقادی و با تمرکز بر نقد مبانی و شواهد القاضی، در پی پاسخ به این پرسش‌هاست: استدلال‌های القاضی بر انکار اصالت و انتساب فاطمی عهدنامه بر چه مبانی‌ای استوار است؟ این استدلال‌ها در ترازوی نقد تا چه میزان معتبر و قانع‌کننده هستند؟ یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که مهم‌ترین مستندات القاضی در مواجهه با قرائن مستحکم خلاف آن، از استواری لازم برخوردار نیستند؛ طُرُق معتبر و زود هنگام نجاشی و شیخ طوسی در قرن پنجم هجری، انتساب متن به امام علی (ع) را پیش از دوره فاطمیان تأیید می‌کند و هماهنگی عمیق محتوای عهدنامه با خطبه‌ها و نامه‌های مسلّم امام در نهج البلاغه و مصادر کهن، ادعای جعل در دوره متأخر را رد می‌کند. در نتیجه، ادعای جعل و انتساب فاطمی عهدنامه را فاقد پشتوانه علمی کافی ارزیابی می‌کند و بر اصالت این سند تأکید می‌ورزد.

کلیدواژه‌ها: عهدنامه مالک اشتر، امیرالمؤمنین (ع)، و داد القاضی، انتساب متون، نهج البلاغه.

مقدمه

یکی از مهم‌ترین اسناد حکومتی که به عنوان یادگار اهل بیت علیهم‌السلام شناخته می‌شود، «عهدنامه مالک اشتر» است. در سال‌های اخیر، پروفیسور و داد القاضی، استاد دانشگاه‌های ایالات متحده آمریکا، در مقاله‌ای با عنوان «یک سند سیاسی از دوران فاطمی متقدم»، صحت انتساب این عهدنامه به حضرت علی علیه‌السلام را رد کرده و برای اثبات مدّعی خود، مجموعه‌ای از قرائن تاریخی برون‌متنی و شواهد درون‌متنی را ارائه داده است.

از آن‌جا که این عهدنامه دارای مضامین مهم فقهی و حکومتی است و انتساب آن به حضرت علی علیه‌السلام در اعتبار و حجّیت محتوای آن نقش اساسی دارد، بررسی ادعای عدم انتساب آن ضرورتی علمی می‌یابد. افزون بر این، با توجه به اهمیت مباحث حکومت اسلامی و استنباط برخی قواعد فقهی، سیاسی و حقوقی از مفاد این عهدنامه، ارزیابی انتساب آن به امیرالمؤمنین علیه‌السلام اهمیت ویژه‌ای دارد. بر این اساس، این مقاله با روش توصیفی - تحلیلی، می‌کوشد به این پرسش پاسخ دهد که: آیا ادعای خانم و داد القاضی مبنی بر عدم انتساب عهدنامه به حضرت علی علیه‌السلام ادعایی صحیح و قابل دفاع است یا خیر؟

۱. پیشینه تحقیق

درباره عهدنامه مالک اشتر، پژوهش‌های متعددی انجام شده است که هر یک، از منظر خاصی به این متن پرداخته‌اند. مقاله «رسالت کارگزاران نظام اسلامی در مواجهه با آسیب‌های اجتماعی» اثر لاله افتخاری (دوفصلنامه مطالعات بنیادین تمدن نوین اسلامی، شماره ۹) عهدنامه مالک اشتر را به‌مثابه متنی هنجاری و راهبردی در حوزه حکمرانی اسلامی و مقابله با آسیب‌های اجتماعی تلقی کرده و از آن به‌عنوان منبعی برای استخراج الگوهای مدیریتی و اجتماعی بهره گرفته است. بی‌آن‌که به مسئله انتساب یا اعتبار سندی آن توجه مستقلی داشته باشد.

همچنین مقاله «مکاتبات امام علی علیه‌السلام با کارگزاران مصر» اثر حبیب شرفی صفا (دوفصلنامه سیره‌پژوهی اهل بیت علیهم‌السلام، شماره ۶)، عهدنامه مالک اشتر را در ذیل مجموعه مکاتبات امام علی علیه‌السلام بررسی کرده و بر تحلیل تاریخی و محتوایی ارتباطات سیاسی آن حضرت تمرکز دارد، نه

بر نقد اصالت یا پاسخ به شبهات سندشناختی.

مقاله «بررسی مقایسه‌ای متن عهدنامه مالک اشتر در نهج البلاغه، تحف العقول و نه‌ایه الأرب» اثر حسین پسندیده (فصلنامه علوم حدیث، شماره ۶۴) نیز با رویکرد متن‌پژوهانه، به مقایسه اختلاف‌های لفظی و ساختاری نسخه‌های موجود پرداخته است؛ اما از ورود به بحث منشأ جعل، انتساب به فاطمیان یا نقد ادله خاورشناسانه خودداری کرده است.

افزون بر این، مقاله «کتاب‌شناسی عهدنامه مالک اشتر» نوشته سید محسن دین‌پرور (فصلنامه نهج البلاغه، شماره ۷۶)، صرفاً گزارشی توصیفی از آثار و منابع مرتبط با عهدنامه ارائه می‌دهد و فاقد تحلیل انتقادی یا داوری درباره اعتبار تاریخی و حدیثی آن است.

مقاله «بررسی میزان اعتبار عهدنامه مالک اشتر از نظر آیه‌الله العظمی خامنه‌ای» اثر زهره دانشی کهن (پژوه‌نامه فقه و علوم اسلامی، دوره ۱، شماره ۲)، با رویکردی توصیفی - تحلیلی، به تبیین دیدگاه فقهی و سیاسی مقام معظم رهبری درباره جایگاه و کارکردهای این عهدنامه می‌پردازد و به بررسی انتقادی شبهات و داد القاضی درباره سند و منشأ تاریخی آن نمی‌پردازد.

همچنین به صورت مختصر، محمد عافی خراسانی در مقاله «نقدی گذرا بر و داد قاضی و مقاله او درباره عهدنامه مالک اشتر» (سایت اجتهاد) و حسن انصاری در نوشتارهای منتشرشده در سایت «کاتبان»، به بررسی اجمالی استدلال‌های و داد القاضی پرداخته‌اند. این آثار بیشتر جنبه مرور و نقد عمومی دارند و فاقد تحلیل‌های مفصل سندی، رجالی و فقهی - سیاسی متن هستند. مقاله پیش رو، برخلاف پژوهش‌های پیشین، به‌طور خاص بر نقد مبانی و ادله و داد القاضی درباره جعلی بودن عهدنامه مالک اشتر و انتساب آن به دوره فاطمیان تمرکز دارد و با بازخوانی تفصیلی شواهد درون‌متنی و برون‌متنی، به بررسی سند و صحت انتساب این عهدنامه به امیرالمؤمنین (علیه السلام) می‌پردازد. افزون بر این، این پژوهش با اثبات حجیت عهدنامه در حوزه‌های فقهی و سیاسی، جایگاه آن را به‌عنوان متنی معتبر در استنباط‌های فقهی و نظریه‌پردازی سیاسی - اسلامی تبیین می‌کند؛ رویکردی که در آثار پیشین یا اساساً مورد توجه قرار نگرفته، یا به‌صورت گذرا و غیرمستقل بدان پرداخته شده است.

۲. عهدنامه مالک اشتر و نقل آن در کتب معتبر اسلامی

این عهدنامه در آثار شمار قابل‌توجهی از عالمان اسلامی با انتساب به امیرالمؤمنین (علیه السلام) نقل شده



است؛ از جمله:

۱. سید رضی این نامه را به عنوان نامه پنجاه و سوم کتاب شریف نهج البلاغه آورده است (رضی، ۱۳۸۷: ۴۳۰).
۲. ابوحنیفه نعمان بن محمد تمیمی مغربی (قاضی نعمان) در دعائم الإسلام، با وجود اختلاف‌هایی قابل توجه با متن نهج البلاغه، به عهدنامه مالک اشتر اشاره کرده است (مغربی، ۱۳۸۵: ۳۵۰/۱ - ۳۶۸).
۳. ابوالحسن محمد بن یوسف عامری نیشابوری در السعادة و الاسعاد فی السيرة الانسانية به این عهدنامه اشاره کرده است (عامری، ۱۳۹۰: ۱۶۶).
۴. ابوبکر احمد بن مروان محمد دینوری مالکی در المجالسة و جواهر العلم، بخشی از عهدنامه را با سند خود از محمد بن غالب، از ابوحذیقه، از سفیان ثوری، از زبید یامی و از مهاجر عاملی نقل کرده است (دینوری، ۱۳۹۵: ۳/۳۵۹).
۵. ابن شعبه حرانی نیز در کتاب تحف العقول، متن کامل عهدنامه را با اندک تفاوت‌هایی نسبت به متن نهج البلاغه نقل کرده است (حرانی، ۱۳۹۳: ۱۲۶).
۶. بهاء‌الدین ابوالمعالی محمد بن حسن بن محمد بن علی بن حمدون در التذكرة الحمدونية فی السياسة و الآداب الملكية این عهدنامه را نقل کرده است (ابن حمدون، ۱۳۸۱: ۳۰۹/۱ - ۳۲۱).
۷. ناصرالدین آمدی تمیمی در غرر الحکم به نقل این عهدنامه پرداخته است (آمدی، ۱۳۹۵: ۵/۵۱).
۸. شهاب‌الدین احمد بن عبدالوهاب نویری در نهاية الارب فی فنون الادب، بخش‌هایی از این عهدنامه را گزارش کرده است (نویری، ۱۳۸۸: ۱۹/۶ - ۳۲).
۹. ابوالفداء اسماعیل بن عمر ابن کثیر دمشقی در البداية و النهایة به این عهدنامه اشاره کرده است (ابن کثیر، ۱۳۹۰: ۹/۸).
۱۰. احمد بن علی قلقشندی در دو کتاب صبح الأعشى فی صناعة الإنشاء (۱۳۹۹: ۱۰/۱۰ - ۱۳) و مآثر الإنافة فی معالم الخلافة (۱۳۸۲: ۱۱-۶/۳)، این عهدنامه را نقل کرده است.
۱۱. علاء‌الدین بن حسام‌الدین متقی هندی در کنز العمال فی أحادیث الأقوال و الأفعال، این عهدنامه را ثبت کرده است (متقی هندی، ۱۳۷۶: ۱۳/۱۸۵-۱۸۶).

۱۲. علامه محمدباقر مجلسی در بحار الأنوار این عهدنامه را نقل کرده است (مجلسی، ۱۳۸۱: ۷۴/۲۶۰).

برخی از محققان براین باورند که این عهدنامه نقل‌هایی کهن‌تر از نهج البلاغه و دعائم دارد که وداد قاضی از آن‌ها آگاهی نداشته است (عافی خراسانی، ۱۴۰۱: ۲۵؛ انصاری، ۱۳۹۵: ۲۷). افزون بر این موارد، این عهدنامه در بیش از پانزده منبع مستقل و غیرمستقل دیگر نیز با انتساب به امیرالمؤمنین (ع) گزارش شده است و شماری از فقیهان برجسته، از جمله آیت‌الله خویی و حائری حسینی، در دیدگاه‌های نهایی خود، انتساب آن به حضرت علی (ع) و اعتبار سندی آن را پذیرفته‌اند (خویی، ۱۳۷۲: ۱۳۴/۴؛ حائری حسینی، ۱۴۲۳: ۵۱؛ طباطبایی حکیم، ۱۴۲۸: ۴۰/۲).

۳. بررسی شخصیت وداد القاضی

خانم وداد عقیف القاضی، محقق و پروفیسور لبنانی - آمریکایی در رشته ادبیات عرب است. او در سال ۱۹۴۳م، به دنیا آمده و دارای مدرک دکترا در ادبیات عرب است. وی در بسیاری از دانشگاه‌ها، از جمله دانشگاه هاروارد، دانشگاه آمریکایی بیروت، دانشگاه کلمبیا و دانشگاه ییل، تدریس کرده است. از آثار او می‌توان به مقالاتی چون: «معاجم التراجم»، «الارشادات الالهية ابوحيان توحیدی»، «مفهوم الفتنه و تصورها فی ادب عبد الحمید کاتب» و «رسائل رسمية اسلامية القديمة» اشاره کرد. همچنین، کتاب‌هایی همچون: الکیسانیه فی التاريخ و الأدب، مختارات من النثر العربی و وثيقة فاطمية سياسة قديمة نیز از جمله تألیفات او هستند. وی در سال ۱۹۹۷م، موفق به کسب «جایزه بین المللی ملک فیصل» در زبان و ادبیات عرب شد و در همان سال به عنوان استاد برجسته مؤسسه افالون در دانشگاه شیکاگو انتخاب گردید. در سال ۲۰۰۲م، نیز به عنوان مدیر دانشکده تحصیلات تکمیلی علوم اجتماعی در پاریس منصوب شد. وی در یکی از مقالات خود با عنوان «یک سند سیاسی از دوران فاطمی متقدم»^۱ به نقد انتساب عهدنامه مالک اشتر به حضرت علی (ع) می‌پردازد و آن را یک سند سیاسی از دوران خلافت اولین حاکم فاطمی معرفی می‌کند.

۱. «یک سند سیاسی از دوران فاطمی متقدم» یا «یک سند سیاسی متعلق به فاطمیان در اوایل دورانشان» که نام مقاله وداد القاضی است، در سال ۱۹۷۸م در مجله «Studia Islamica» (شماره ۴۸) به چاپ رسیده است. در ادامه این نوشتار، هنگام ارجاع به مطالب این مقاله، با تعبیر «سند سیاسی از دوران فاطمی متقدم» از آن یاد خواهیم کرد.

۴. شبهات و داد القاضی و پاسخ به آنها

خانم و داد القاضی چند قرینه بر عدم انتساب این عهدنامه به حضرت علی (ع) بیان کرده‌اند که می‌توان آنها را این‌گونه دسته‌بندی کرد:

۱ - ۴. قرائن برون‌متنی

قرائنی بیرون از متن عهدنامه که دلالت بر عدم انتساب آن به امام علی (ع) دارند، عبارت‌اند از:

- طبری در وقایع سال ۳۸ ق از ابومخنف نقل می‌کند: از یزید بن ضبیان همدانی گزارش شده است: حضرت امیرالمؤمنین (ع) بعد از شهادت محمد بن ابوبکر، مالک اشتر را احضار می‌کنند و به او فرمودند: «لیس له غیرک، أخرج رحمک الله، فإني إن لم أوصک اکتفیئت برأیک» (طبری، ۱۳۹۴: ۴/ ۷۱) بدین معنا که علت اینکه من توصیه‌ای به تو نمی‌کنم، این است که به نظر تو اعتماد دارم و به همان اکتفا می‌کنم. به تعبیری، منظور حضرت این است که خودت صاحب نظر هستی. این نشان می‌دهد که حضرت به مالک اشتر هیچ عهدنامه و توصیه‌ای نفرموده است، در غیر این صورت این جمله را نمی‌فرمودند. سپس نسبت به نقل این عهدنامه توسط مرحوم رضی می‌گوید: «او حتماً این جمله را دیده است، ولی در نهج البلاغه نقل نکرده تا بتواند عهدنامه جعلی را به حضرت امیرالمؤمنین (ع) نسبت دهد» (القاضی، ۱۴۰۳: ۸۶)

نقد و بررسی

اولاً: از آن‌جایی که طبری سال ۳۱۰ ق و ابومخنف در سال ۱۵۷ ق وفات کرده‌اند (اتابکی، ۱۳۹۵: ۲۰۵/۳)، این نقل مرسل بوده و معتبر نیست.

ثانیاً: گرچه ابومخنف معاصر امام صادق (ع) و ثقه است (نجاشی، ۱۳۷۴: ۳۲۰)، ولی ابومخنف این مطلب را از یزید بن ضبیان همدانی نقل کرده که فردی مهمل است؛ زیرا در رجال شیعه و اهل سنت، شرح حالی درباره او وجود ندارد و نمی‌توان به این ادعای طبری اعتماد کرد. شاید همین جهت باعث شده است که مرحوم رضی به این گزارش اعتماد نکند (مروی، ۱۴۰۳: ۴۸۵).

۲. در کتاب دعائم الاسلام، قاضی نعمان این عهدنامه را به حضرت امیرالمؤمنین (ع) نسبت داده است (مغربی، ۱۳۸۵: ۳۵۰/۱ - ۳۶۸)، اما از نظم و سیاق کتاب مشخص است که این عهدنامه بعد از مدت‌ها به کتاب الجهاد اضافه شده است؛ زیرا این کتاب، فقه و قانون اساسی

حکومت فاطمیون مصر متعلق به مذهب اسماعیلیان است و تناسبی با نقل این حدیث ندارد (القاضی، ۱۴۰۳: ۸۷).

نقد و بررسی

اولاً: بر فرض اینکه تناسبی وجود نداشته باشد و قاضی نعمان در ذکر عهدنامه در کتاب الجهاد اشتباه کرده باشد، این موضوع باعث خدشه دار شدن انتساب عهدنامه به امیرالمؤمنین (ع) نمی شود و اصلاً از محل بحث و ادعا خارج است؛ ثانیاً، نه تنها این ادعا مردود است، بلکه بهترین جا برای ذکر عهدنامه همین جاست و علمای اهل سنت و به تبع آنها علمای زیدیه و اسماعیلیه، سیره و روش حکمرانی حاکمان را در کتاب الجهاد ذکر می کردند؛ زیرا جهاد یکی از مهم ترین وظایف حاکم اسلامی است و از همین جهت، عهدنامه مالک اشتر را که درباره وظایف حاکم اسلامی و وظایف او نسبت به مردم و کارگزارانش است، در همین بخش از کتاب نقل می کنند. چه بسا برخی از آنها اسم کتاب الجهاد را کتاب «السیّر» می گذاشتند. به همین دلیل، قاضی نعمان عهدنامه را تحت عنوان «ما يجب للأمرء وما يجب علیهم» آورده است.

ثانیاً: و داد القاضی گمان کرده است که نسخه اولیه عهدنامه، به دعائم برمی گردد و تفاوت آن با نسخه نهج البلاغه را نشانه تحریف از سوی سید رضی می داند؛ در حالی که قبل از قاضی نعمان در کتاب دعائم الاسلام و همزمان با او، گزارش هایی از این عهدنامه وجود داشته است:

گزارش اول:

گزارش ابوبکر دینوری، قاضی مالکی در مصر است که قبل از تسلط اسماعیلیه بر مصر، در آن جا مالکی ها حاکم بوده اند و وفات او نیز قبل از قاضی نعمان بوده است. وی در کتاب المجالسته و جواهر العلم این گونه نوشته است: «حدثنا محمد بن غالب... قال: كتب علي بن ابي طالب - رضي الله عنها - عهداً لبعض اصحابه على بلد فيه: ...» (دینوری، ۱۳۹۵: ۳/ ۳۵۹).

گزارش دوم:

از ابن شعبه حزان در تحف العقول است که این عهدنامه را نقل کرده و نسخه آن شباهت بسیاری با نسخه نهج البلاغه دارد. ایشان یا قبل از قاضی نعمان بوده یا معاصر او؛ چرا که برخی گفته اند متوفای سال ۳۵۱ ق و برخی گفته اند متوفای سال ۳۶۳ ق است (مامقانی، ۱۴۰۰: ۲۴۹).



۲۷۳/۳) و در حُرّان یا شامات زندگی می‌کرده و تحت حکومت بنی عباس بوده است و هیچ‌گونه ارتباطی با فاطمیان مصر و قاضی نعمان نداشته است. در تحف العقول می‌گوید: «هذا ما امر به عبدالله علی امیر المؤمنین مالک بن الحارث الاشر فی عهده إلیه حین ولّاه مصر ...» (حرانی، ۱۳۹۳: ۱۲۶).

حال با وجود این گزارش‌های سابق بر نهج البلاغه و دعائم الاسلام، آیا تهمت جعل و تحریف به سید رضی صحیح است؟ خصوصاً در حالی که مرحوم رضی، همچنان که در کتاب نهج البلاغه فرموده‌اند، تنها نکات و متن‌های بلاغی را ذکر کرده و به دنبال آوردن تمام متون و فرمایشات امیرالمؤمنین (ع) نبوده‌اند.^۱ بدیهی است که در بین چند متن و اختلافات آنها، بلاغی‌ترین آن را در نهج البلاغه آورده‌اند.

گزارش سوم:

در مورد نویسنده کتاب السعادة و الانسعاد است که درخصوص آن، اختلاف وجود دارد. برخی می‌گویند: وی ابوالحسن عامری (م ۳۸۱ ق) از بزرگان اهل سنت است و برخی دیگر معتقدند که او ابوالحسن بن ابی‌ذر (م ۳۸۰ ق) است. به هر حال، تألیف این کتاب قبل از نهج البلاغه بوده و در آن عهدنامه مالک اشتر آمده است. در حالی که سید رضی متولد ۴۰۶ ق است. نکته قابل توجه این است که در این کتاب چنین تعبیری آمده است: «قال علیّ للأشتر حین ارسله إلی مصر». این کلام نشان می‌دهد که در نقل این عهدنامه، تحت تأثیر کتاب دعائم الإسلام نیست؛ زیرا در دعائم الاسلام نیامده که این عهدنامه به مالک اشتر مربوط است (عامری، ۱۳۹۰: ۱۶۶).

گزارش چهارم:

درباره کتاب الاختصاص است که در مورد نویسنده این کتاب نیز نظریات مختلفی وجود دارد. برخی ادعا می‌کنند نویسنده آن، شیخ مفید، استاد سید رضی و سید مرتضی است، (خمینی،

۱. قصدم این بود که علاوه بر محاسن فراوان و فضایل بسیار، عظمت مقام امیر المؤمنین (ع) را در میدان این فضیلت - فصاحت و بلاغت - بنمایانم، و اینکه آن حضرت (ع) تنها شخصیتی است که از میان همه پیشینیانی که سخنانی از آنان مانده - که از آنها فصاحت و بلاغت اندکی و از فضیلت کلام مرحله ناچیزی نقل می‌شود - سخنان حضرتش به آخرین مرحله از فصاحت و بلاغت رسیده است. گفتارش دریای بی‌کرانی است که هیچ سخنی با آن برابری ندارد و اقیانوس بی‌انتهایی است که همتایی برایش نیست (رضی، ۱۳۸۷: ۴).

۱۳۹۲: ۴۶۶/۱؛ اما عده‌ای دیگر مانند آقابزرگ تهرانی و سید محسن امین بر این باورند که کتاب نوشته احمد بن حسین بن احمد، از محدثان شیعه معاصر شیخ صدوق است و شیخ مفید آن را خلاصه کرده است (آقابزرگ طهرانی، ۱۳۷۰: ۳۶۰/۱). در برخی گزارش‌ها آمده که: «کتاب الاختصاص للشيخ المفيد منتخب من الاختصاص لأحمد بن حسين». در هر صورت، این کتاب پیش از نهج البلاغه نوشته شده و در آن تصریح شده است که این عهدنامه را حضرت علی (ع) به مالک اشتر نوشته‌اند (مفید، ۱۳۹۴: ۸۰/۱).^۱

از مطالب پیش گفته به دست آمد ادعای پروفیسور و داد القاضی بی اساس است و همه قرائن برون متنی قابل خدشه و پاسخ پذیر هستند. وی ادعا می کند قاضی نعمان در دعائم الاسلام مردّد است که این عهدنامه به پیامبر (ص) یا امیرالمومنین (ع) نسبت داده شده است و سید رضی این عهدنامه را تحریف نموده و به طور یقینی به امام علی (ع) نسبت داده است؛ در حالی که ابن شعبه حرانی در کتاب تحف العقول می نویسد: «عهدنامه امام علی به مالک اشتر». در کتاب السعادة والاسعاد بیست بار این عهدنامه به مولی علی (ع) نسبت داده شده است. شیخ مفید یا احمد ابن حسین در الاختصاص می فرماید: «عهدنامه امام علی به مالک» (همان: ۸۱). بنابراین تردید قاضی نعمان، نشانه تحریف توسط سید رضی نیست؛ به ویژه که در ابتدا گفته شد، سند سید رضی از کتاب قاضی نعمان نمی باشد.

۲- ۴. قرائن درون متنی

قرائن مربوط به خود متن عهدنامه که انتساب آن به امام را منتفی می سازد عبارت‌اند از:

۱. در نسخه دعائم الاسلام، جملاتی در عهدنامه مربوط به زمین‌های خراجیه وجود دارد.

۱. حَدَّثَنَا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنُ بْنُ أَحْمَدَ الْعَلَوِيُّ الْمُحَمَّدِيُّ وَأَحْمَدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ زَيْجَوَيْهِ جَمِيعًا قَالَا حَدَّثَنَا أَبُو الْقَاسِمِ حَمْرَةُ بْنُ الْقَاسِمِ الْعَلَوِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا بَكْرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ حَبِيبٍ عَنْ سَمُرَةَ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِي مُعَاوِيَةَ الصَّرِيرِ عَنْ مُجَالِدٍ عَنِ الشَّعْبِيِّ قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ ذُو الْجَنَاحَيْنِ قَالَ: لَمَّا جَاءَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ ص مُصَافٍ مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي بَكْرٍ حَيْثُ قَتَلَهُ مُعَاوِيَةُ بْنُ خَدِيجٍ السَّكُونِيُّ بِمِصْرَ جَزَعَ عَلَيْهِ جَزَعًا شَدِيدًا وَقَالَ مَا أَحْلَقَ [أَخْلَقَ] مِصْرَ أَنْ يَذْهَبَ آخِرَ الدَّهْرِ فَلَوْدَتْ أَتَى وَجَدْتُ رَجُلًا يَصْلُحُ لَهَا فَوَجَّهْتُهَا إِلَيْهَا فَقُلْتُ تَجِدُ فَقَالَ مَنْ فَقُلْتُ الْأَشْتَرُ قَالَ ادْعُهُ لِي فَدَعَوْتُهُ فَكَتَبَ لَهُ عَهْدَهُ وَكَتَبَ مَعَهُ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ مِنْ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ إِلَى الْمَلِكِ مِنَ الْمُسْلِمِينَ الَّذِينَ غَضِبُوا لِلَّهِ حِينَ غَضَى فِي الْأَرْضِ.

مثلاً در این جملات آمده است: «اگر یک سال محصول کشاورزی خوب نبود، حاکم به کفار ذمی مهلت دهد و سال بعد یک جا خراج این زمین ها را از آنها بگیرد»؛ در حالی که بحث اختلافی در اراضی خراجیه، اولین بار در زمان سلیمان بن عبدالملک یعنی چند سال پس از امیرالمومنین علیه السلام رخ داده است. سید رضی این جملات را حذف کرده است؛ چراکه فهمیده اگر این جملات آورده شود، در آینده افراد خواهند فهمید که این عهدنامه با زمان امیرالمومنین علیه السلام سازگاری ندارد (القاضی، ۱۴۰۳: ۹۱).

نقد و بررسی

وداد القاضی ادعا می کند سید رضی عبارت مربوط به اراضی خراجیه را از متن نامه پنجاه و سوم نهج البلاغه حذف کرده است؛ زیرا می دانست که خراج و مسائل مربوط به آن در زمان حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام وجود نداشت و اولین بار در زمان عبد الملک مروان مطرح شده است. بنابراین، با وجود اینکه این متن در کتاب دعائم الاسلام در دسترس است، سید رضی با زیرکی آن را حذف کرده تا بتواند عهدنامه را به حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نسبت دهد.

پاسخ به این اشکال واضح است؛ زیرا اولاً، بحث اراضی خراجیه از زمان پیامبر صلی الله علیه و آله وجود داشته است. اسلام اجازه می دهد کفار زمین هایشان را نگه دارند و به جای زکات، باید خراج دهند. در حدیث امام صادق علیه السلام آمده است: «قد ظهر رسول الله صلی الله علیه و آله علی أهل خیبر فخارجهم علی أن یتزرک الارض بأیدیهم یعملونها و یعمرونها فلا رأى بها بأساً لو أنك اشتریت منها شیئاً و ایما قوم أحيوا شیئاً من الأرض و عملوها فهم أحق بها و هی لهم» (شیخ طوسی، ۱۳۸۷: ۱۴۶/۴).

در زمان امیرالمؤمنین علیه السلام که بلاد اسلامی به طور قابل توجهی توسعه یافته بود، به طریق اولی این مباحث وجود داشته است. بنابراین، عدم ذکر این بخش توسط سید رضی، ممکن است به خاطر مباحث بلاغی باشد؛ زیرا ایشان تنها جملات فصیح و بلیغ را ذکر کرده اند. همچنین، خطبه ها و نامه های دیگر را نیز تقطیع کرده است. پس باز هم این ادعا صحیح نیست؛ ثانیاً، سید رضی در چند بخش از عهدنامه، جملاتی در مورد خراج آورده است، مانند: «و تَقْدَأُ امر الخراج بما یصلح أهله، فَإِنَّ فی صلاحه و صلاحهم صلاحاً لمن سواهم، و لا صلاح لمن سواهم إِلَّا بهم

لأنَّ النَّاسَ كُلَّهُمْ عِيَالٌ عَلَى الْخِرَاجِ وَ أَهْلُهُ. وَلِيَكُنْ نَظَرُكَ فِي عِمَارَةِ الْأَرْضِ ابْلُغْ مِنْ نَظَرِكَ فِي اسْتِجْلَابِ الْخِرَاجِ لِأَنَّ ذَلِكَ لَا يَدْرِكُ إِلَّا بِالْأَمَارِهِ... إلخ» (رضی، ۱۳۸۷: ۷۱۲).

۲. برخی کلمات در این عهدنامه وجود دارد که با زمان امام علی علیه السلام سازگار نیستند. برای مثال، کلمه «عین» که به معنای جاسوس است، در حالی که در آن زمان جاسوسان حکومتی رایج نبودند و استعمال لفظ «عین» در معنای جاسوس، بعداً رایج شده است. در متن عهدنامه این جمله وجود دارد: «و ابعث العيون من اهل الصدق». همچنین، کلمه «وزیر» که در نسخه دعائم الاسلام چندین بار آمده، اما سید رضی، آن را حذف کرده و تنها یک بار به خاطر غفلت ذکر شده است، در حالی که در آن زمان، منصب وزارت در حکومت رایج نبوده است (القاضی، ۱۴۰۳: ۹۳).

نقد و بررسی

وداد القاضی ادعا می‌کند که عنوان وزیر و عین (جاسوس) در آن زمان کاربرد نداشته است؛ اما در پاسخ این ادعا گفته می‌شود که برخلاف ادعای مطرح شده، جاسوس‌ها در حکومت‌های آن زمان بسیار رایج بوده‌اند (جاحظ، ۱۳۶۴: ۷۷). در همان نقلی که ایشان از تاریخ طبری ذکر کرده، آمده است: «و اتت معاويه عيوته فاخبروه بولاية علي الأشر» (طبری، ۱۳۹۴: ۴/ ۷۱ و ۱۲۵). جاسوسان معاویه به او خبر دادند که حضرت علی علیه السلام مالک اشتر را بر عمارت مصر گمارده است. همچنین واژه «وزیر» در زبان عربی به معنای مشاور و افراد نزدیک به حاکمان بوده است. گزارش‌های فراوانی وجود دارد که نشان می‌دهد این لفظ در آن زمان رایج بوده است. در روایتی معتبر، شیخ صدوق این کلمه را از حضرت علی علیه السلام نقل کرده است.^۱ بنابراین، این ادعا بدون دلیل است و نمی‌توان به آن استناد کرد.

۳. در قسمت‌های منتسب به قاضیان، آمده است که: «احترام آنها را نگهدار، از بیت المال ارتزاقشان کن، جایگاه مخصوص به آنها عطا کن و إلخ»؛ در حالی که در زمان امام علی علیه السلام تعداد قاضیان به اندازه‌ای نبود که احکام متعدد و مخصوص آنها وضع شده باشد. در آن دوران، معمولاً

۱. أَنَّ عَلِيًّا علیه السلام قَالَ إِنَّ فِي جَهَنَّمَ رَحَى تَطْحَنُ خَمْسًا أَفَلَا تَسْأَلُونَ مَا طَحْنَهَا، فَقِيلَ لَهُ فَمَا طَحْنَهَا فَقِيلَ لَهُ فَمَا طَحْنَهَا يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ. قَالَ الْعُلَمَاءُ الْفَجْرَةُ وَالْقَرَاءَةُ الْفُسْقَةُ وَالْجَبَابِرَةُ الظُّلْمَةُ وَالْوُزَرَاءُ الْخَوْنَةُ وَالْعُرْفَاءُ الْكُذْبَةُ (صدوق، ۱۳۶۲: ۲۹۶/۱).

خود حاکم به قضاوت می پرداخت و با افزایش تعداد قضاات، نیاز به چنین احکامی در جامعه احساس شد.

نقد و بررسی

وداد القاضی ادعا می کند که فراز مربوط به اختلاف قاضیان تناسبی با زمان حضرت علی علیه السلام ندارد و تعدد قاضیان بعد از ایشان رخ داده است؛ چرا که در زمان حضرت، تعداد قاضیان بسیار کم بوده و تقریباً در هر شهر یک یا حداکثر دو قاضی وجود داشته است.

پاسخ به این ادعا این است که اولاً بی شک در کشور پهناور مصر نیاز به قضاات متعدد بوده است، علاوه بر اینکه تعدد قضاات در یک شهر مورد نیاز و ممکن است. از سوی دیگر نمی توان صرف وجود یک قاضی در یک شهر را دلیل بر عدم تعدد قاضی ها دانست؛ ثانیاً امام علی علیه السلام این مطالب را ظاهراً برای حکمرانی مالک اشتر در ایام بعد از مکاتبه فرموده اند؛ ولی ممکن است مخاطب حقیقی این نامه، فقط مالک اشتر نباشد و بلکه مانند قرآن، مخاطب عام داشته باشد. خصوصاً با علم و عصمت امام علیه السلام که با اطلاع از آینده می دانستند مالک اشتر به حکومت مصر نمی رسد، بنابراین صرف عدم چند قاضی در یک شهر دلیل بر این نیست که این سند از امیر المؤمنین علیه السلام نباشد.

۴. همچنین، قاضی نعمان در کتاب دعائم الاسلام این عهدنامه را به امام علی علیه السلام نسبت داده است و سید رضی نیز برخی اضافات و تقایصی را به آن وارد کرده و سپس آن را به نهج البلاغه اضافه نموده است.

نقد و بررسی

چنان که پیش از این بیان شد، مرحوم رضی در مقدمه نهج البلاغه تصریح نموده که تنها بخش های بلاغی فرمایش های امیر المؤمنین علیه السلام را نقل می کند و سید رضی، این نامه را از سندی غیر از سند دعائم الاسلام نقل کرده است. لذا اختلاف بین این دو متن، قرینه ای بر جعلی بودن این نامه نیست.

نتیجه مطالب پیش گفته این شد که قرائن داخلی و خارجی ارائه شده توسط وداد القاضی برای

رد انتساب این عهدنامه به امیرالمؤمنین (علیه السلام) ضعیف است و نمی‌تواند خدشه‌ای به این انتساب و امانتداری سید رضی وارد کند.

همچنین می‌توان چند اشکال دیگر نیز به نحوه استدلال‌های ایشان بیان کرد:

اولاً، این قرائن و استدلال‌ها بیشتر، نوعی ادعا هستند و به استدلال‌های معتبر نیازمندند. صرف بیان چند ادعا برای اثبات یک ادعای دیگر، مسئله‌ای را اثبات نمی‌کند. مانند ادعا بر اینکه استعمال کلمه «عین» در معنای جاسوس در زمان حضرت علی (علیه السلام) رایج نبوده است؛ در حالی که با یک تفحص می‌توان دریافت که این کاربردها در آن زمان نیز رایج بوده است (طبری، ۱۳۹۴: ۴ و ۷۱/ و ۱۲۵).

ثانیاً، چون ایشان شناخت دقیق و کاملی نسبت به منابع شیعی ندارند، استدلال‌های ایشان بیشتر شبیه به کسی است که به علمی تسلط کافی ندارد و نسبت به برخی از مسائل تخصصی آن علم اشکال می‌کند. مانند کسی که به مسائل علم فیزیک آگاهی کافی ندارد و سپس به قوانین نیوتن یا انیشتین یا پاسکال اشکال می‌کند؛ در حالی که اظهار نظر درباره مسائل تخصصی یک علم، خصوصاً روایات اهل البیت (علیهم السلام) نیازمند تسلط کامل بر مبانی حدیث و رجال و مبانی شیعه داشته که چنین چیزی از سخنان و داد القاضی به دست نمی‌آید.

ثالثاً، این استدلال‌ها عمومیت ندارند و ایشان از یک مسئله جزئی نتیجه کلی می‌گیرد. برای مثال در بحث طبری، چون او نقل کرده که امام علی (علیه السلام) به مالک اشتر فرموده‌اند: «تورا وصیت نمی‌کنم» نتیجه‌گیری می‌کند که همه باید بپذیرند که این عهدنامه ربطی به امام علی (علیه السلام) ندارد. ایشان به عدم حجیت قول طبری نزد شیعیان، احتمال تقیید یا نسخ قول معصوم دقت کافی ندارند. به‌ویژه اینکه این نامه می‌تواند درسنامه‌ای برای انسان‌ها در همه زمان‌ها باشد و نه فقط برای مالک اشتر.

همچنین، صرف اختلاف نسخ و کمبود مباحث در نهج البلاغه را دلیل بر تحریف می‌دانند، در حالی که مرحوم رضی، تنها مباحث بلاغی را در نهج البلاغه آورده است. اختلاف در نسخ یا کمبود در برخی موارد ممکن است به دلیل نقل‌های مختلف، اشتباه در کتابت و یا قاریان حدیث باشد که در امر حدیث و نقل آن رایج است.



۵. اثبات طریق معتبر به عهدنامه

۱ - ۵. طریق اول: مرحوم نجاشی

مرحوم نجاشی در شرح حال اصبع بن نباته می‌فرماید: «کان من خاصة امیرالمومنین (ع) و عمر بعده، روی عنه عهد الأشر و وصيته إلى محمد ابنه» (نجاشی، ۱۳۷۴: ۸)

اصبع بن نباته عهدنامه منتسب به مالک را نقل کرده است. سند نجاشی به اصبع چنین است: «أخبرنا ابن الجندی عن علی بن همّام عن الحمیری عن هارون بن مسلم عن حسین بن علوان عن سعد بن طریف عن الاصبع بالعهد» (نجاشی، ۱۳۷۴: ۱۹۷).

ابن جندی که از اساتید مرحوم نجاشی است، ثقة است؛ چرا که مشهور است که اساتید نجاشی عموماً ثقة هستند و نجاشی از شخص ضعیف روایت نقل نمی‌کند (همان: ۸۵).

علی بن همّام اگر با همین عنوان باشد، مهمل است و توثیقی در علم رجال برای او موجود نیست؛ ولی بر اساس تحقیق مرحوم تستری و حضرت آیه الله شبیری زنجانی (۱۳۸۶: ۱۹۳)، مراد ابوعلی بن همّام است و این فرد از اجلا و بزرگان است و توثیق دارد (تستری، ۱۳۹۷: ۱۲۴/۲). در رجال النجاشی، موارد متعددی وجود دارد که ابن جندی از ابوعلی بن همّام روایت می‌کند و او استاد معروف ابن جندی بوده است. بنابراین، در این جا به اشتباه، علی بن همّام آمده و مراد همان ابوعلی همّام است (نجاشی، ۱۳۷۴: ۳۸۰).

عبدالله بن جعفر حمیری هم به تصریح علمای رجال، ثقة و جلیل است (همان: ۳۷۹) و همچنین هارون بن مسلم، ثقة و جلیل است (همان: ۴۳۸).

حسین بن علوان نیز به دو دلیل نزد مشهور علما، وثاقتش اثبات شده است (طوسی، ۱۳۸۶: ۱۷۱). سعد بن طریف (یا سعد الاسکاف) از جانب شیخ طوسی توثیق شده و به عنوان «صحیح الحدیث» معرفی گردیده است (طوسی، ۱۳۸۶: ۱/۱۲۴). هرچند علامه حلی از ابن غضائری نقل می‌کند که او را ضعیف می‌داند (حلی، ۱۳۹۳: ۲۲۶؛ ابن غضائری، ۱۳۹۴: ۶۴)، اما این تضعیف پذیرفته نیست؛ زیرا انتساب کتاب مورد ادعا به ابن غضائری ثابت نشده است و بر اساس تحلیل آیه الله خویی در معجم رجال الحدیث، سعد بن طریف وثاقت دارد همچنین ورود وی در اسناد علی بن ابراهیم بن هاشم مؤید وثاقت اوست و عباراتی مانند «یُعَرَف و یُنْکَر» نجاشی ناظر

به محتوای برخی روایات است و با وثاقت راوی منافاتی ندارد (خویی، ۱۳۷۲: ۷۲/۹). همچنین می‌توان گفت مراد نجاشی آن است که برخی او را ثقه و برخی او را مجهول می‌دانند. البته در فرض اجمال یا شک در عبارت نجاشی، تصریح شیخ طوسی بدون هیچ معارضی باقی می‌ماند. بر این اساس، شهادت‌های معتبری همچون شیخ طوسی، توثیق سعد بن طریف را تأیید می‌کند و روایات او از حیث سند، قابل اعتماد و مستند به شمار می‌روند.

اصبغ بن نباته از خواص اصحاب امیر المؤمنین علیه السلام بوده و قطعاً وثاقت دارد (مامقانی، ۱۴۰۰: ۱۵۰/۱). نجاشی و شیخ طوسی در مورد او می‌گویند: «کان من خاصة امیر المؤمنین علیه السلام» (نجاشی، ۱۳۷۴: ۴۲۷؛ طوسی، ۱۳۸۶: ۶۶). ایشان در زمان طولانی رئیس و فرمانده «شرطة الخمیس»^۱ بوده و با امیرالمؤمنین علیه السلام عهد تا پای جان بسته بودند. امام علیه السلام بهشت را برای آنها تضمین کرده بودند. البته قرائن دیگری نیز بر وثاقت ایشان وجود دارد. نکته دیگری که مورد توجه است، این است که جناب اصبغ بن نباته از کسانی بوده که حافظ کلمات و خطبه‌ها و نامه‌های امیرالمؤمنین علیه السلام بوده است. حفظ به دو نحو است: ۱. حفظ کردن در قلب و ذهن؛ ۲. حفظ کردن حدیث با نوشتن آن. ایشان ظاهراً این نامه حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام را نوشته بوده است. لذا اشکال برخی از مستشرقان که چگونه اصبغ بن نباته این نامه طولانی را حفظ کرده است، مورد قبول نخواهد بود.

پس می‌توان تا این جا نتیجه گرفت که طریق نجاشی به عهدنامه مالک اشتر تام و قابل قبول است. بر طبق قانون حجّیت خبر واحد ثقه، این عهدنامه نیز داخل در حجّیت خبر واحد بوده و چون «عن حیس» نقل شده است، حجت و معتبر است.

۲- ۵. طریق دوم به عهدنامه، شیخ طوسی در «الفهرست»

شیخ طوسی در الفهرست می‌فرماید: «أخبرنا بالعهد ابن أبي جیّد عن محمد بن الحسن عن

۱. شرطة الخمیس گروهی ویژه از یاران حضرت علی علیه السلام بود که پس از ورود ایشان به کوفه تشکیل شد. اعضای این گروه در تقوا و فضایل اخلاقی برجسته بودند و همواره در خدمت حضرت قرار داشتند و در نبردها نیز نقش پیش‌قراولان ارتش ایشان را ایفا می‌کردند. به نقل از نبات ابن اصبغ، هنگامی که از او پرسیده شد: چرا این گروه «شرطة الخمیس» نامیده شد، پاسخ داد: «زیرا ما پیروزی را برای حضرت علی علیه السلام شرط و ضمانت می‌کردیم و در برابر، حضرت علی علیه السلام بهشت را برای ما ضمانت فرموده بودند». این روایت، هم نشانگر پای‌بندی و وفاداری اعضای گروه و هم جایگاه ویژه آنها در ساختار نظامی و اخلاقی دوران امیرالمؤمنین علیه السلام است (کسّی، ۱۳۴۸: ۶).

الحميري عن هارون بن مسلم والحسن بن طريف جميعاً عن الحسين بن علوان الكلبي عن سعد بن طريف عن الأصبع بن نباتة عن امير المؤمنين (عليه السلام) (طوسی، ۱۴۰۱: ۱/ ۸۵).

این طریق به نظر نویسنده و مشهور علما معتبر است:

ابن ابی جیّد از مشایخ نجاشی و شیخ طوسی است و از آن جایی که استاد نجاشی بوده و بزرگان زیادی از او حدیث نقل کرده اند، وی ثقة به شمار می آید (خویی، ۱۳۷۲: ۲۰۴/۸؛ مامقانی، ۱۴۰۰: ۸۶/۳). همچنین، محمد بن الحسن بن احمد بن ولید نیز در مورد او آمده است: «شیخ القمیین و فقیههم و متقدمهم و وجههم... ثقة ثقة، عین، مسکون إلیه» (نجاشی، ۱۳۷۴: ۳۸۰). پس از او، سایر افراد این سند با سند نجاشی متحدند؛ بنابراین، این سند معتبر است.

علاوه بر این دو طریق، برخی از محققان معتقدند طرق دیگر معتبری برای عهدنامه مالک اشتر نیز وجود دارد (انصاری، ۱۳۹۵: ۲۷).

۶. رفع ابهامات سندی و محتوایی در منابع نجاشی و شیخ طوسی

در روند بررسی انتساب عهدنامه مالک اشتر به امیرالمؤمنین (عليه السلام)، ممکن است دو اشکال مطرح شود که علی رغم آنکه و داد القاضی به آنها اشاره نکرده، پاسخ به آنها برای اثبات انتساب این عهدنامه ضروری است.

۱ - ۶. اشکال اول

ممکن است مراد از «عهد» که نجاشی در سند خود نقل می کند، پیام کوتاه حضرت علی (عليه السلام) به مردم مصر باشد که تنها حدود ده خط است و نه عهدنامه مفصل مالک اشتر.

نقد و بررسی

بررسی متن نجاشی این اشکال را رفع می کند. او می نویسد: «لما بعث (عليه السلام) مالک الأشتر كتب إلیهم...»^۱ پس از بیان پیام کوتاه به مردم مصر، نجاشی همان عهدنامه مفصل مالک اشتر را

۱. «من عبد الله امير المؤمنين إلى نفر من المسلمين سلام عليكم إني أحمد إليكم الله الذي لا إله إلا هو أما بعد فاني قد بعثت إليكم عبداً من عبید الله لا ينأى أتمام الخوف ولا ينكل عن الأعداء...» که تا شش خط از مالک اشتر تعریف می کنند و در پایان می فرمایند: «وَقَفْنَا وَإِيتَاكُمْ لِمَا يَحِبُّ وَيَرْضَى وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ» و ذکر الحدیث. (نجاشی، ۱۳۷۴: ۲۰۳).

نیز نقل کرده است؛ سپس می‌افزاید: «ذكر الحديث ... إلخ» (نجاشی، ۱۳۷۴: ۲۰۳). این نشان می‌دهد این حدیثی که ذکر کرده است، همان عهدنامه مالک اشتر است. به تعبیر دیگر، پس از ذکر پیام به مردم مصر، عهدنامه را هم وی نقل کرده، هرچند به دلیل طول و تفصیل پنجاه بخشی آن، متن کامل در کتاب نجاشی ذکر نشده است.

۲- ۶. اشکال دوم

نجاشی و شیخ طوسی متن کامل عهدنامه را ذکر نکرده‌اند، پس چگونه می‌توان اطمینان داشت سند آنها مربوط به همان عهدنامه مالک اشتر است؟

نقد و بررسی

نهج البلاغه در سال ۴۰۰ ق تدوین و در میان علمای بلاد مختلف مشهور شده بود. نجاشی و شیخ طوسی پس از آن، آثار خود را تألیف کردند و هنگام اشاره به «العهد»، مراد آنان همان عهدنامه معروف مالک اشتر است؛ زیرا «ال» در عبارت «العهد» عهد ذهنی بوده و به عهد مشخص و شناخته شده (همان عهدنامه مالک اشتر) اشاره دارد و این فهم با شهرت متنی و روایتی عهدنامه نیز همخوانی دارد.

۷. بررسی حجّیت عهدنامه مالک اشتر در امور فقهی و سیاسی

براساس مطالب پیش گفته، قرائن و داد القاضی، چه قرائن درون متنی و چه قرائن برون متنی در رد انتساب عهدنامه به امیرالمؤمنین (علیه السلام) کافی نبوده و با توجه به دو سند صحیح از شیخ طوسی و نجاشی، این روایت معتبر شمرده می‌شود. حال که این روایت توثیق سندی شده و متن آن نیز منافاتی با فرمایشات اهل بیت (علیهم السلام) ندارد - و بلکه صدور چنین متن فاخر و گران بهایی از انسان‌های آن زمان بسیار بعید به نظر می‌رسد - پس این عهدنامه، خبر واحد بلکه مستفیض است که می‌تواند در استنباطات فقهی حجّت شمرده شود (مظفر، ۱۴۰۲: ۶۰/۲). در حجّیت استدلال به عبارات این عهدنامه می‌توان یک قیاس منطقی شکل اوّل که شرایط را دارد (مظفر، ۱۳۹۸: ۳۶۵) بیان کرد و گفت:

عهدنامه از حیث سند و متن بدون مشکل است و به صورت یک خبر واحد موثّق یا مستفیض

موثق است (صغری).

هر خبر واحد موثق یا مستفیض موثق، حجت و مثبت حکم شرعی می باشد (کبری).

عهدنامه مالک اشتر، حجت و مثبت حکم شرعی است (نتیجه).

برخی فقهای معاصر اشکالات دیگری دارند. مثلاً فرموده اند که امام این احکام را به ما هو حاکم بیان کرده اند یا بما هو مبین الشارع (تبیین کننده احکام شرع مقدس اسلام)؟ بنابر فرض اول، این احکام، حکم حکومتی اند و قابلیت اجرا در همه زمان ها را ندارند؛ اما بنابر فرض دوم، این احکام شرعی بوده و برای همه زمان ها قابل اجرا هستند. لکن باید گفت ظاهراً امام (ع) این عهدنامه را بما هو مبین الشارع و تبیین کننده احکام شرع مقدس نوشته اند؛ زیرا نگارش چنین متن فاخری برای فردی که به حکومت هم نمی رسد، لغو خواهد بود. لذا امام عامدانه و آگاهانه این نامه را نوشتند تا در عصرهای بعدی نیز مورد عمل قرار گیرد. مطلب دیگر این است که تقریباً همه عبارات مربوط به این نامه، عقلی و یا مؤید به دلیل شرعی دیگری هستند. بنابراین، این دسته از مباحث دیگر مربوط به حکم حکومتی و شخص جناب مالک اشتر نیست و در همه زمان ها و حکومت ها قابل استفاده است.

نکته دیگر این است که اثبات این که امام بما هو حاکم، به صورت حکم حکومتی، چنین حکمی فرموده اند، نیاز به دلیل قطعی دارد؛ زیرا شأن اولیه و قطعی امام بیان حکم شرعی است و حکومت ایشان نیز از باب اجرای همین احکام شرعی و تبیین آنهاست. لذا اگر حکمی مطلق نباشد و مقید به زمان یا شخص خاصی باشد، نیازمند قرینه است. با توجه به نکات گذشته نسبت به عهدنامه مالک اشتر، ظاهر خلاف وجود قرینه است.

۸. نتیجه گیری

نتایج این پژوهش نشان می دهد که قرائن برون متنی و درون متنی ارائه شده توسط وداد القاضی برای نفی انتساب عهدنامه مالک اشتر به امیرالمؤمنین (ع)، از توان اثباتی لازم برخوردار نیست و نمی تواند جعل یا انتساب متأخر این متن را اثبات کند. بررسی داده های تاریخی، رجالی و حدیثی حاکی از آن است که مضامین مورد استناد در این عهدنامه، از حیث مفهومی و اصطلاحی با بستر تاریخی عصر امیرالمؤمنین (ع) سازگار بوده و ادعای تعلق آن به دوره فاطمیان فاقد پشتوانه متقن است.

از سوی دیگر، احراز صدور این عهدنامه از طریق دو مسیر معتبر حدیثی، یعنی طریق نجاشی و شیخ طوسی، دلالت بر صحت انتساب آن به امیرالمؤمنین (علیه السلام) دارد. بر این اساس، عهدنامه مالک اشتر از حیث سند، در زمره اخبار معتبر قرار می‌گیرد و از نظر حجّیت، واجد شرایط استناد در حوزه‌های فقهی، حقوقی و سیاسی است.

در نتیجه، عهدنامه مالک اشتر نه تنها متنی تاریخی یا اخلاقی، بلکه سندی معتبر در تبیین مبانی حکمرانی اسلامی به‌شمار می‌آید و می‌تواند به‌عنوان منبعی حجّت‌مند در استنباط‌های فقه سیاسی و نظریه‌پردازی در باب حکومت اسلامی استفاده شود.

کتاب‌نامه

۱. آقابزرگ طهرانی، محمدمحسن، (۱۳۷۰)، الذریعة إلى تصانیف الشيعة، مشهد: بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی، چاپ چهارم.
۲. ابن حمدون، محمد، (۱۳۸۱)، التذكرة الحمدونية فی السياسة و الآداب الملكية، بیروت: دار صادر، چاپ ششم.
۳. ابن شعبه حرّانی، حسن، (۱۳۹۳)، تحف العقول، قم: دارالحديث، چاپ پنجم.
۴. ابن غضائری، احمد، (۱۳۹۴)، الرجال لابن الغضائری، قم: دارالحديث، چاپ یازدهم.
۵. ابن کثیر، ابوالفداء اسماعیل بن عمر دمشقی، (۱۳۹۰)، البداية و النهاية، قاهره: مرکز البحوث و الدراسات العربية الاسلامیة، چاپ سوم.
۶. اتابکی ابن تغری، یوسف، (۱۳۹۵)، النجوم الزاهرة فی ملوک مصر و القاهرة، قاهره: وزارة الثقافة و الارشاد القومي، چاپ سوم.
۷. انصاری، حسن، (۱۳۹۵)، روایت و نسخه‌ای جدید از عهدنامه مالک اشتر، بررسی‌های تاریخی: مقالات و نوشته‌های حسن انصاری در حوزه تاریخ و فرهنگ ایران‌زمین: <https://ansari.kateban.com/post/3149>
۸. القاضی، و داد، (۱۴۰۳)، یک سند سیاسی از دوران فاطمی متقدم، تهران: کرگدن، چاپ هفتم.
۹. تستری، محمدتقی، (۱۳۹۷)، قاموس الرجال، قم: دفتر انتشارات اسلامی، چاپ پنجم.
۱۰. تمیمی، ابن حیون، (۱۳۸۵)، دلائل الاسلام، قم: اسماعیان، چاپ هفتم.

۱۱. تمیمی آمدی، عبدالوهاب، (۱۳۹۵)، غرر الحکم و درر الکلم، قم: دارالحديث، چاپ هشتم.
۱۲. جاحظ، عمر، (۱۳۶۴)، التاج فی اخلاق الملوك، قاهره: المطبعة الاميرية، چاپ ششم.
۱۳. حائری حسینی، سید کاظم، (۱۴۲۳)، القضاء فی الفقه الاسلامی، قم: مجمع الفکر الاسلامی، چاپ دوم.
۱۴. حلی، حسن بن یوسف، (۱۳۹۳)، خلاصة الأقوال فی معرفة الرجال، قم: فقاہت، چاپ پنجم.
۱۵. خمینی، سید روح الله، (۱۳۹۲)، المكاسب المحرمة، قم: موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، چاپ چهارم.
۱۶. خویی، ابوالقاسم، (۱۳۷۲)، معجم رجال الحديث، قم: بی نا، چاپ پنجم.
۱۷. دینوری، احمد بن مروان، (۱۳۹۵)، المجالسة و جواهر العلم، بحرین: جمعیة التربية الاسلامیة، چاپ هفتم.
۱۸. رضی، محمد بن الحسین، (۱۳۸۷)، نهج البلاغه، قم: نشر الہادی، چاپ سی و دوم.
۱۹. شبیری زنجانی، موسی، (۱۳۸۶)، تصحیح رجال نجاشی، قم: مؤسسة النشر الاسلامی، چاپ پنجم.
۲۰. صدوق ابن بابویه، محمد بن علی، (۱۳۹۰)، الخصال، تهران: کتابچی، چاپ سیزدهم.
۲۱. طبری، محمد بن جریر، (۱۳۹۴)، تاریخ طبری، تهران: اساطیر، چاپ دهم.
۲۲. طباطبائی حکیم، سید محمدسعید، (۱۴۲۸)، مصباح المنهاج التجارة، نجف: مؤسسة الحکمة الثقافية الاسلامیة، چاپ اول.
۲۳. طوسی، محمد بن الحسن، (۱۳۸۷)، تهذیب الاحکام، نور وحی، تهران: چاپ ششم.
۲۴. _____، (۱۳۹۸)، رجال الطوسی، قم: دفتر انتشارات اسلامی، چاپ نهم.
۲۵. _____، (۱۴۰۱)، الفهرست، قم: فقاہت، چاپ نهم.
۲۶. عافی خراسانی، محمد، (۱۴۰۱)، نقدی گذرا بر وداد قاضی و مقاله او درباره عهدنامه مالک اشتراز محمد عافی خراسانی، یادداشت منتشر شده در سایت شبکه اجتهاد: ۱۴۰۱/۱/۲۵، <https://ijtihadnet.ir>
۲۷. عامری، محمد، (۱۳۹۰)، السعادة و الاسعاد فی السيرة الانسانیة، قم: آیت اشرا، چاپ دوم.

۲۸. قلقشندی، احمد، (۱۳۹۹)، صبح الأعشى فى صناعة الإنشاء، قم: دار الكتب العلمیة، چاپ هفتم.

۲۹. _____، (۱۳۸۲)، مآثر الانافة فى معالم الخلافة، بیروت: عالم الكتب، چاپ ششم.

۳۰. کشی، محمد بن عمر، (۱۳۴۸)، الرجال، مشهد: انتشارات دانشگاه مشهد.

۳۱. مامقانی، عبدالله، (۱۴۰۰)، تنقیح المقال فى علم الرجال، قم: آل البيت، چاپ هشتم.

۳۲. متقى هندی، بن حسام‌الدین، (۱۳۷۶)، كنز العمال فى احادیث الأقوال و الأفعال، قم: دارالحدیث، چاپ دوم.

۳۳. مروی: واد، (۱۴۰۳)، درس خارج اخذ اجرت بر قضاوت، جلسه ۵۹، مسلسل ۴۸۵،

۱۴۰۳/۱۰/۱۰، پایگاه اطلاع رسانی استاد حاج شیخ جواد مروی، B2n.ir/fn5176

۳۴. مجلسی، محمدباقر، (۱۳۸۱)، بحار الأنوار، تهران: المکتب الاسلامیة، چاپ چهارم.

۳۵. مغربی، قاضی نعمان بن محمد، (۱۳۸۷)، دعائم الاسلام، قم: مؤسسه آل البيت (ع)، چاپ دوم.

۳۶. مظفر، محمد رضا، (۱۴۰۲)، اصول الفقه، قم: مرکز مدیریت حوزه علمیه قم، چاپ ششم.

۳۷. _____، (۱۳۹۸)، المنطق، قم: مرکز مدیریت حوزه علمیه قم، چاپ پنجم.

۳۸. مفید، محمد، (۱۳۹۴)، الاختصاص، قم: دفتر انتشارات اسلامی، چاپ دهم.

۳۹. منهاج دشتی، ابراهیم، (۱۴۰۴)، عهدنامه مالک اشتر، قم: مؤسسه بوستان کتاب، چاپ سوم.

۴۰. نجاشی، احمد بن علی، (۱۳۷۴)، رجال نجاشی، قم: دفتر انتشارات اسلامی، چاپ پنجم.

۴۱. نویری، شهاب‌الدین احمد، (۱۳۸۸)، نهاية الأرب فى فنون الأدب، تهران: امیرکبیر، چاپ دهم.

